

دریچه‌ای به حضور کودک و نوجوان در ادبیات داستانی کلاسیک ایران

روح... مهدی پورعمرانی



اشاره:

تاکنون ذیل همین سرخط یا عبارتی نزدیک به آن، چهار تا پنج مقاله از این قلم، نوشته شده و تمامی آن‌ها نیز در همین ماهنامه به چاپ رسیده است. در هر کدام از آن مقاله‌ها، به فراخور عنوان و قصد نویسنده، به جنبه‌ای مشخص از نقش و نمود کودک و نوجوان پرداخته شده است.

در یکی از آن مقاله‌ها، ردپای داستان کودک و نوجوان در گلستان سعدی، رصد شده و حکایت‌های مناسب و نامناسب آن، برای بازنویسی و بازآفرینی، نشان داده شده است.^۱ در مقاله‌ای دیگر، جایگاه ادبیات داستانی کودک و نوجوان، در کتاب قابوسنامه، مورد بررسی قرار گرفته است.^۲ در یکی دیگر از این سلسله مقالات، نشانی‌های یک داستان کودکانه و نوجوانانه، در یک کتاب به زبان پهلوی باستان، پیگیری شد.^۳ سیمای کودک در شاهنامه فردوسی، مقاله دیگری بود که در آن، به زندگی سهراب و چند تن از قهرمانان کودک و نوجوان پرداخته شد و چند و چون فرزندکشی در ادبیات حماسی و اساطیری و تاریخی دنبال گردید.^۴ این بررسی‌ها، به شاعران و داستان‌نویسان پیشگام و جریان‌ساز معاصر ایران هم کشیده شد و کتاب‌های نیا بوشیج و هدایت را در بر گرفت.^۵

در این مقاله، به سراغ کتاب «جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات» رفته‌ام.

۱ - کتاب‌شناسی:

۱-۱ برابر فارسی:

این کتاب، متناسب با محتوایش که دربردارنده حکایت‌های فراوانی است و رویکردی آموزشی و پندگرایانه دارد، به این نام خوانده شده است. روشن است که برابر فارسی آن، «داستان‌های جامع [کامل] و روایت‌های درخشان» خواهد بود.

۱-۲ زمانه تألیف:

کتاب در سده هفتم هجری (سال‌های آغازین سده هفتم) جمع‌آوری و نوشته شده است. زمانه نوشته شدن جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایات، روزگار جنگ‌ها و فتنه‌ها و جنگ و گریزها و اختلاف‌های فرقه‌ها، در حوالی بلخ و بخارا و روزگار حمله مغول‌ها

به ایران و مرکز فلات ایران است. در همین روزگار است که بسیاری از نویسندگان، تاریخ‌نویسان و شاعران، از خانه و کاشانه خود فرار می‌کنند و در سرزمین‌های ناآشنا و دور، سکونت اختیار می‌کنند. روشن است که از این سفرهای اجباری و این تبعیدهای خودخواسته، دیده‌ها و شنیده‌های نو و فراوانی به دست می‌آید که مواد بسیار خوبی برای نوشتن به شمار می‌روند. نویسنده این کتاب هم راه سفر در پیش گرفته و کتاب‌های زیادی را خوانده بود.

۳-۱ نویسنده کتاب:

محمد، ملقب به سدیدالدین، فرزند محمد عوفی که در حوالی سال‌های ۵۶۷-۵۷۲ هجری در بخارا به دنیا آمد. عوفی در بخارا درس خواند و پا به سفر گذاشت و شهرهای خراسان، سمرقند، خوارزم، مرو، نیشابور، هرات، سیستان، غزنین و دهلی را دید. عوفی، چند ماهی در دربار سلطان نصره‌الدین عثمان، آخرین پادشاه خانیه ماورالنهر زندگی کرد. سپس نزد ناصرالدین قباچه، از پادشاهان غور رفت و کتاب تذکره «لباب‌الالباب» را نوشت. بعد از آن که تذکره لباب را به پایان رساند، شروع کرد به نوشته جوامع‌الحکایات و ...
عوفی بیشتر از ۶۰ سال زندگی کرد و در حدود سال‌های ۶۳۰-۶۴۰ از دنیا رفت.

۴-۱ زمینه کتاب:

کتاب در ۴ بخش نوشته شده (که نویسنده آن را قسم می‌نامد) و هر بخش هم ۲۵ باب دارد که جمعاً یک‌صد باب (فصل) را در برمی‌گیرد. هر فصل از کتاب به موضوعی خاص می‌پردازد؛ رسمی که از گذشته مرسوم بوده و کتاب‌هایی مانند قابوس‌نامه، سیاست‌نامه و... هم به این شکل و شمایل، تقسیم‌بندی شده بوده‌اند. با آن که از هر دری، از تاریخ، فرهنگ، آداب، رسوم، کشت و کار و به‌طور کلی از آن چه می‌توان آن را اجتماعیات نامید، در این کتاب سخن رفته، محوریت ادبیات کتاب با حکایت است. عوفی از نقل حکایت‌ها و داستان‌پردازی به سبک و سیاق روزگار و پیشینیان خود، چند هدف را در نظر دارد:
الف) پندآموزی و اندرزدهی غیر مستقیم و در لباس و لفافه حکایت تا از تلخی و یا حتی از شیرینی دل‌زننده و گاهی از ابتذال بعضی از نصیحت‌ها کم کند.

ب) متن‌های خشک و خشن و زبر تاریخی را به وسیله حکایت‌های شیرین، قابل تحمل کند.

ج) با آوردن حکایت‌های خودساخته و یا اقتباسی از کتاب‌ها و نویسندگان پیش از خود، بتواند از رفتار آدم‌ها و به ویژه از کُش و منش شاهان انتقاد کند.

د) روشن است که هدف نهایی این کار، ساختن جامعه‌ای عاری از ناروایی و ستم و سلطه بوده است؛ کاری که نویسندگان پیش و پس از او نیز به آن دست زده‌اند.

۵-۱ حکایت‌شماری:

جدول شماره «یک»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۱۱۸	۷۷	۸۷	۳۱

۶-۱ طبقه‌بندی حکایت‌ها:

حکایت‌های کتاب را می‌توان به شکل زیر طبقه‌بندی کرد. این طبقه‌بندی فقط ارزش آموزشی دارد و باعث سهولت دسترسی آموزگاران، مربیان، منتقدان، قصه‌گویان مراکز تربیتی، کتابداران، پژوهشگران، دانشجویان، دانش‌آموزان و حتی داستان‌نویسان خواهد شد.

تقسیم‌بندی من، به این شکل انجام گرفته است:

الف) قصه‌های پیامبران:

جدول شماره «دو»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۸	۲	-	۱

نویسندگان

سده‌های سوم

تا دهم هجری در

ایران، می‌کوشند

لابه‌لای متن‌های

ادبی و تاریخی

خود، حکایت‌هایی

را چاشنی کار کنند.

در بعضی از این

کتاب‌ها و از جمله

جوامع‌الحکایات...

بخش عمده متن

کتاب را حکایت

در برمی‌گیرد.

این به‌کارگیری

برای شاهد مثال

و پندآموزی و

اندرزهای غیر

مستقیم و تلطیف

متن‌های خشک

و خشن تاریخی،

صورت می‌گرفته

است

ب) قصه‌های عارفان:

جدول شماره «سه»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۷	۱۰	۷	۲

ج) قصه‌هایی درباره شاهان ایران باستان:

جدول شماره «چهار»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۱۹	-	۵	۱

د) قصه‌های حکیمان یونان - روم و مصر:

جدول شماره «پنج»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۱	-	۴	-

ه) قصه‌هایی با ریشه‌های هندی و سانسکریت:

جدول شماره «شش»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۶	۳	۳	۱

و) قصه‌هایی با نشانه‌های ایرانی:

جدول شماره «هفت»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۳	۲	۲	-

ز) قصه‌هایی درباره سلسله صفاریان، غزنویان - سامانیان:

جدول شماره «هشت»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۱۲	۹	۵	۳

ح) قصه‌هایی درباره اسکندر مقدونی:

جدول شماره «نه»

اهمیت کتاب
جوامع الحکایات و
لوامع الروایات،
غیر از تاریخی
بودن و ادبیت آن،
اقتباس از کتاب‌های
مهم پیش از آن است؛
کتاب‌هایی نظیر
تاریخ ملوک عجم،
خدای‌نامه ابن مقفع،
سیاست‌نامه
خواجه نظام‌الملک،
اغراض‌السیاسة
ظهیری سمرقندی،
قابوس‌نامه و...
در حقیقت، خواننده
جوامع‌الحکایات،
غیر مستقیم
کتاب‌های یاد شده را
می‌خواند

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۱	-	-	۱

ط) قصه‌هایی درباره شاعران:

جدول شماره «ده»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۱	-	۱	-

ی) قصه‌هایی درباره کودکان و نوجوانان:

جدول شماره «یازده»

بخش	قسم اول	قسم دوم	قسم سوم	قسم چهارم
تعداد حکایت	۱	-	۳	۱

ما بقی حکایت‌ها را به علت دارا بودن جنبه‌های متفاوت، نمی‌توان به این روشنی و دقت، در یکی از طبقات جای داد. هدف از این دسته‌بندی موضوعی، نشان دادن قابلیت‌های حکایات کتاب است و بیش از آن که جنبه دقیق علمی داشته باشد، جنبه کاربردی و پژوهشی از نوع مَدْرَسِی و کلاسیک دارد. به هر روی طبقه‌بندی حاضر، بر اساس سلیقه نگارنده صورت گرفته است. بدیهی است که کسان دیگر با رویکردهای دلخواه خود، خواهند توانست حکایت‌های جوامع‌الحکایات عوفی را به طرز دیگری طبقه‌بندی کنند.

۷- ۱ - منبع‌شناسی کتاب:

محمد عوفی در نگارش این کتاب و گردآوری حکایت‌های آن، از منابع و مآخذ زیر استفاده کرده است:

- غرر اخبار ملوک‌الفرس آقای ثعالبی

- تاریخ ملوک عجم

- خدای‌نامه ابن مقفع

- سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک

- قابوس‌نامه عنصرالمعالی کیکاووس بن اسکندر

- اغراض‌السیاسة ظهیری سمرقندی

و البته دیده‌ها و شنیده‌های خودش که در سفر و حَضَر به دست آورده بود.

۸- ۱ - سبک‌شناسی کتاب:

عوفی در لباب‌الالباب که بیشتر مطالب آن ساخته و پرداخته ذهن و زبان خود اوست، دارای یک سبک یکنواخت و تکلف‌آمیز و تصنعی است، اما در جوامع‌الحکایات دارای سبک یکسان و منحصر به فردی نیست؛ چرا که همه حکایت‌ها و داستان‌ها تراوشات ذهن و قلم او نیست و گاهی ناگزیر شده است حکایتی را بدون کم و کاست، از کتابی دیگر نقل کند. با همه سادگی و روانی موجود در متن کتاب، به دلایل اشاره شده، در بسیاری از حکایت‌ها، دشواری‌هایی از نظر زبان و نثر و فهم مطالب و عبارت‌ها پدید آمده که درک و دریافت آن را برای همگان آسان نمی‌کند؛ به ویژه اگر قرار باشد کودکان و نوجوانان آن را بخوانند و دریابند.

بنابراین، لزوم ساده‌نویسی و بازآفرینی بسیاری از حکایت‌های این کتاب در قالب داستان‌های امروزی، به منظور آشنایی دانش‌آموزان امروز با گنجینه‌های ادبیات کلاسیک ایران، به خوبی احساس می‌شود.

۲ - داستان‌شناسی:

غیر از حکایت‌هایی که در جدول شماره یازده به آن‌ها اشاره شد، همه حکایت‌هایی که از کتاب‌ها و منابع هندی و زبان

لزوم
ساده‌نویسی و
بازآفرینی
بسیاری از
حکایت‌های
این کتاب،

در قالب
داستان‌های امروزی،
به منظور
آشنا کردن

دانش‌آموزان

امروز با

گنجینه‌های

کلاسیک ایران،

به خوبی

احساس می‌شود



سانسکریت در این کتاب نقل شده است و به‌طور کلی تمامی حکایت‌هایی که در آن‌ها یک یا چند کاراکتر حیوانی حضور و نقش دارند، به علت وجود عناصر آشنای دنیای کودکان و نوجوانان و عنصر تخیل، به آسانی می‌توانند برای این حوزه سنی روایت شوند و یا در صورتی که به قلم امروزی برای مخاطبان کودک و نوجوان بازآفرینی و بازنویسی شوند، این قابلیت را خواهند داشت. چنان‌که پیش از این هم گفته شد، علاوه بر ای حکایت‌ها، در یک تحلیل کلی می‌توان مدعی شد که تمامی ۳۱۳ حکایت نقل شده در جوامع‌الحکایات... ظرفیت تبدیل شدن به داستان‌های کوتاه امروزی با رویکرد تخطابی کودک و نوجوان را دارند. به هر روی در این مقاله کوتاه، به بررسی مختصر آن پنج حکایتی می‌پردازیم که در تقسیم‌بندی ما، به دلیل برخورداری از فضا و کاراکتر کودکانه، به دنیای داستان کودکان و نوجوانان نزدیک‌ترینند.

۲-۱ - حکایت «آزمایش کودک از راه سماع»

۱-۱-۲ - اصل متن حکایت:

«آورده‌اند که چون مَلِکِ عجم را وفات رسید، از وی پسری دو ساله ماند. گفتند: "این را بر تخت ملک باید نشاند." با بزرگمهر تدبیری کردند. گفت: "نخست او را بیازمایید تا معلوم شود که حس او سلیم و طبع او راست هست و بدو امید خیر توان داشت." گفتند: "او را چگونه توان آزمود؟" طالع‌ات فرنگی
بفرمود تا مغنّیان بر سر او سماع کردند و او از آن سماع به طَرَب آمد و دست و پای زدن گرفت. بزرگمهر گفت: "این پسر امیدوار است، او را به مُلک باید نشاند."^۸

۲-۱-۲ - متن امروزی:

«وقتی پادشاه مُرد، پسری خردسال از او باقی مانده بود. درباریان نمی‌دانستند چه کار کنند؟ پسرش دو ساله بود. چگونه می‌توانستند او را به جانشینی شاه انتخاب کنند؟ با بزرگمهر مشورت کردند. بزرگمهر گفت: اگر سالم باشد و شما چاره‌ای نداشته باشید، عیبی ندارد. گفتند: از کجا بفهمیم قوه تشخیصش سالم است؟ بزرگمهر گفت: ساده‌ترین راه این است که مطمئن شوید می‌شنود و عکس‌العمل نشان می‌دهد. پرسیدند: این موضوع را چگونه بفهمیم؟ گفت: از راه موسیقی. پرسیدند: چگونه؟ گفت: خنیاگر بیاورید بنوازد تا ببینید و بی ببرید.

خنیاگران آمدند و نواختند. کودک شروع کرد به تکان دادن دست و پا و چه موزون هم این کار را می‌کرد؛ طوری که حاضران را به وجد آورد. بزرگمهر رو به حاضران گفت: خیالتان راحت باشد. این کودک سالم است و حالا که چاره‌ای ندارید و باید حتماً فرزند شاه تازه درگذشته را بر تخت بنشانید، او برای این کار

هدف اصلی
نویسندگان
از نقل بسیاری از
حکایت‌ها،
انتقاد از حاکمان و
شاهان ستمگر
بوده است

هیچ عیبی ندارد...»

۱-۳-۲- تمام بار داستان (حادثه) بر دوش کودک سنگینی می‌کند. به بیان دیگر، محوریت حادثه اجتماعی و سیاسی، حول یک کاراکتر دو ساله می‌چرخد. با آن که این کاراکتر (شخصیت)، به خودی خود حرکتی و کنشی از خود نشان نمی‌دهد و حادثه انجام شده بر او، از زبان یک راوی (حاکمی)، روایت و یا بهتر است گفته شود که حکایت می‌شود، نظر به اهمیتی که این حادثه در زندگی اجتماعی مردم جهان داستان دارد، علی‌رغم حضور غیر مستقیم شخصیت کودک (که در این متن در نقش یک قهرمان ظاهر شده است)، باید او را شخص محوری این حکایت داستانه‌واره کوتاه به حساب آورد.

۱-۴-۲- حذف زوائد و رسیدن به ایجاز درخور، یکی دیگر از نشانه‌های یک داستانک است که در این حکایت «داستان‌شده» به چشم می‌خورد. اما آیا این کوتاهی فنی، در خود آن ضربه و شوک نهایی و پایانی را دارد که ذهن خواننده و مخاطب را به فعالیت وا دارد؟

پاسخ به این پرسش، بسته به پاسخ‌دهنده‌اش متفاوت تواند بود. به این صورت که چنانچه پاسخ‌دهنده یک کودک و نوجوان باشد- شاید- به علت شگفتی این حادثه و تمایلی که در کودک و نوجوان مخاطب در به قدرت رسیدن- آن هم به این آسانی- وجود دارد، پاسخ مثبت خواهد داد و این پایان‌بندی و در کل این داستان را در قالب یک داستانک، با همه عوامل و عناصر و ابزار ارزیابی خواهد کرد. از سوی دیگر، اگر پاسخ‌دهنده یک بزرگسال باشد، خواهد گفت که یک کودک می‌خواهد به عنوان شاه یک جامعه انتخاب شود و چه داستانی مهم‌تر از این مسئله سرنوشت‌ساز!

اگرچه در تحلیل‌های دیگری می‌توان ادعا کرد که همه آن درباریان و تصمیم‌گیران، در فرایند کودکانه‌اندیشانه‌ای دست به این کار می‌زنند و شگفتی این داستان در همین نکته نهفته است. بنابراین، از هر زاویه که بنگریم و دوربین را در هر جا که نصب کنیم، به حادثه طرفه‌ای برمی‌خوریم که بسیار بالاتر از هر واقعه داستانی دیگری قرار می‌گیرد. پس ویژگی‌ها و نشانه‌های یک داستان و به‌طور دقیق‌تر، نشانه‌های یک داستانک (Flash Fiction) را دارد.

۲-۲- حکایت «مرد کوفی و کودکان وی»

۲-۲-۱- اصل متن حکایت:

«یکی از معاریف حکایت کرد که شبی به خانه کوفی نزول کردم و او کودکان خرد داشت. چون ایشان بختند و پاره‌ای از شب بگذشت، او را دیدم که برخاست و آن کودکانه خرد را از پهلوی به پهلوی می‌گردانید. گفتم: "حکمت در این چیست؟"

گفت: "بدان که ایشان کودکانه‌اند و نماز شام طعام خوردند و همان ساعت که خوردند، خفتند و آن‌چه خورده باشند، زود بر ایشان هضم شود و بامداد پگاه گرسنه شوند و تقاضای طعام کنند. خواهیم که آن طعام ساعتی در روده و معده ایشان بماند تا بامداد مرا نرنجه ندارند."»

۲-۲-۲- متن امروزی:

«آن شب مجبور شدم در خانه دوستم بمانم. دوستم چند تا بچه قد و نیم قد داشت. وقتی بچه‌ها خوابیدند و یکی دو ساعت گذشت، دیدم که دوستم بلند شد و آن‌ها را از این پهلوی به آن پهلوی کرد. پرسیدم: چرا این کار را می‌کنی؟ حیوانکی‌ها گناه دارند، بیدار می‌شوند و خواب‌زده!

دوستم گفت: اولاً که خوابشان سنگین است و با این پُرخوری به این زودی‌ها بیدار نمی‌شوند. در ثانی اگر روی یک پهلوی بخوابند، غذایی که خورده‌اند، زود هضم می‌شود.

با تعجب پرسیدم: خوب هضم شود که بهتر است، نیست؟

گفت: برای آن‌ها شاید بهتر باشد، ولی برای من اصلاً خوب نیست!

پرسیدم: چرا؟

جواب داد: غذا که خوب و زود هضم شود، بیدار می‌شوند و باز غذا می‌خواهند.

گفتم: بچه‌ها اگر غذا بخوانند که بد نیست. برای رشدشان خوب است!

گفت: به شرطی که غذا باشد... غذا از کجا بیآورم؟»

۲-۲-۳- لطیفگی داستان و حاضر جوابی مرد کوفی، باعث شده که پایان‌بندی ماجرا به این شکل، طراحی و مهندسی شود و تا حدی از فینال یک داستانک تفاوت پیدا کند، اما جنس ماجرا به گونه‌ای است که وزن داستانی آن کم نیست.

رویکرد شوخیانه‌ای که در بطن این متن وجود دارد- شاید- داستانتی داستان و یا به عبارت دیگر رئالیسم رویداد را زیر سؤال ببرد، اما با سابقه‌ای که داستان‌های طنز در ادبیات داستانی ایران دارند و شبکه علت و معلولی تمهید شده در چفت و بست این ماجرا، ما را متقاعد خواهد کرد که جنبه‌ها و جلوه‌های داستانی بالقوه‌ای در آن مستتر است که در بازنویسی و پاره متن بازآفریده

امروزی آن (بند ۲-۲-۲)، بیشتر نمود پیدا کرده است.

می‌توان

مدعی شد که

تمامی ۳۱۳

حکایت نقل شده

در جوامع الحکایات

و... ظرفیت

تبدیل شدن به

داستان‌های

کوتاه امروزی

با رویکرد

تخاطبی

کودک و نوجوان

را دارند.

۲-۲-۴- در این حکایت داستانواره نیز قهرمان‌های کودک در سایه قرار دارند. هنگامی که داستان دارد شکل می‌گیرد، قهرمانان کودک در خوابند و راوی و دوستش که صاحبخانه و از طرفی در حقیقت، پدر این کودکان است، دارند با هم گفت‌وگو می‌کنند و موضوع این گفت‌وگو، آن کودکان غایب و خاموش‌اند. در این‌جا هم داستان درباره کودکان است.

۲-۲-۵- کوتاهی و اختصاری که در هستی این متن به کار رفته، نه از سر ناتوانی راوی که از روی عمدی فنی صورت گرفته است. حذفیات عبارتند از زمان، مکان، نام آدم‌ها، حوادث کناری بسیار دیگری که معمولاً در طول یک شب و مهمانی ممکن است اتفاق بیفتد؛ از قبیل شام خوردن، بستر گستردن، به خواب رفتن و... این حذفیات، در قالب صنعت تلخیص انجام گرفته است تا حجم گزاره‌های اضافی از وزن حادثه بایسته و اصلی که محور ماجراست، نکاهد و آن را کم‌رنگ نسازد. این چنین است که به این کوتاهی حساب شده و اندیشیده، ایجاز می‌گوییم؛ ایجازی که محلّ اراده معنا نیست و اتفاقاً توجه کانونی را در موقعیت‌شناسی داستان افزایش می‌دهد. این‌هاست که می‌توان قابلیت‌های داستانی این حکایت‌ها را اندازه‌گیری کرد.

۲-۳- حکایت «بخیلی مردم کوفه»

۳-۱-۲- اصل متن حکایت:

«یکی از ظُرفا حکایت کرد که هم در کوفه کودکی را دیدم که بر دکان بقالی ایستاده بود و نان در دست داشت و بدو می‌گفت: "این نان دُرُست، به نان پاره‌ای عوض کن و به صرفه آن مرا گَزَر ده!" و گفت: "مرا وقتی آرد می‌دهای می‌بایست و در شهر طلبیدم و نیافتم و از هر کس می‌خواستم، تا آخر یکی مرا گفت که آرد می‌ده در این شهر بر دکان پیله‌وران باشد و از بهر معالجت فروشند." و یکی از ظریفان گفت که کسی به خانه کوفی آمد به مهمانی. خداوند خانه کنیزک را آواز داد که "برخیز و از برای مهمان پالوده معقود ساز." کنیزک گفت: "ای خواجه! انگبین ندارم." کوفی گفت: "پس آن بستر ابریشمی بازافکن تا بخسبید."

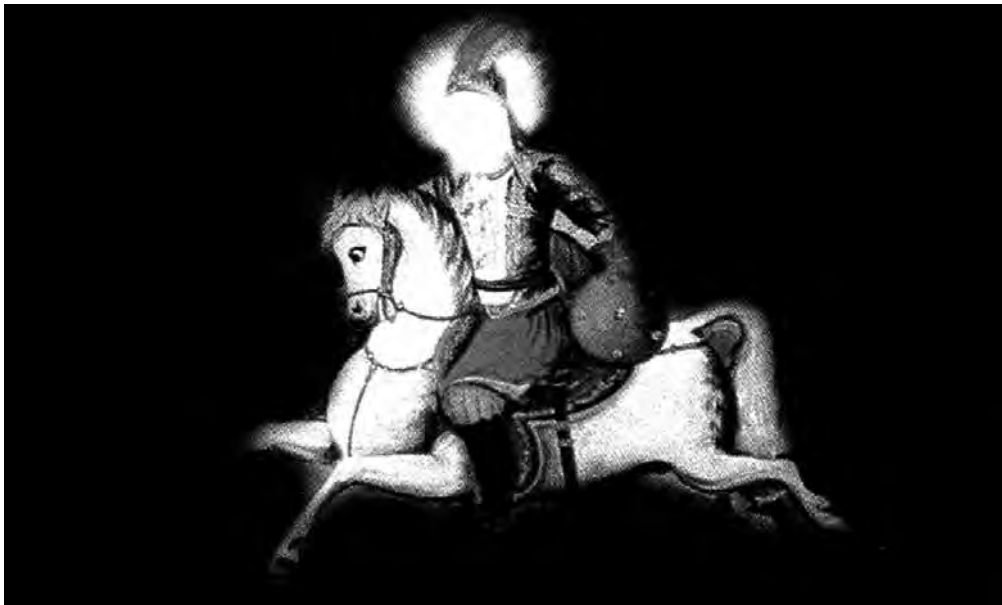
مهمان گرسنه بود. گفت: "ای خواجه! آخر در میان پالوده و بستر ابریشمین گرده‌ای و پاره‌ای پنییر نباشد که من بخورم؟" کوفی گفت: "نه. که طعام بی‌گاه خوردن، سبب علت‌ها باشد! و نباید که آفتی حادث شود و من در بلای تو افتم." مهمان بیچاره، شب گرسنه بخت. روز دیگر انتظار کرد و نیامد. پس بر میزبان لعنت کرد و برفت.»

۲-۳-۲- متن امروزی:

«کودک، قُرس نان را به طرف مغازه‌دار گرفت و گفت: این نان را بگیر و یک نصفه نان و چند تا هویج به من بده! (و بقال نداد). یکی گفت: این که چیزی نیست. روزی رفتم کمی آرد دوالک از آن بقال بخرم، نداشت. می‌گفت: آرد دوالک قحط آمده. پیدا نمی‌شود. فقط عطاری‌ها دارند؛ آن هم برای درمان! یکی از دوستان تیزبین می‌گفت که برای مرد کوفی مهمان رسید. صاحبخانه رو کرد به خدمتکار و گفت: برای مهمان فالوده پُرملاط درست کن و بیار! خدمتکار گفت: فالوده پُرملاط، عسل می‌خواهد که نداریم. صاحبخانه گفت: پس آن رختخواب ابریشمی را برایش بینداز تا بخوابد. مهمان گفت: خیر فالوده و رختخواب ابریشمی‌ات را خوردم. یک تکه نان و پنیر بیار بخوریم که دل ضعفه گرفتیم. صاحبخانه گفت: این وقت شب، نان و پنیر ضرر دارد. مهمان پرسید: ضررش چیست؟ صاحبخانه جواب داد: مریضت می‌کند و مرا به دردسر می‌اندازد. مهمان با شکم گرسنه تا صبح پلک روی پلک نگذاشت و صبح زود رفت.»



۲-۳-۳- در این داستان، کودک بهانه‌ای است برای گشایش داستان. راوی برای آن که خِساست مغازه‌دار کوفی و دل‌نارحمی‌اش را نشان بدهد، از کاراکتر کودک



رویکرد شوخیانه‌ای
که در بطن بسیاری
از این متن‌های
حکایی وجود دارد،
در نگاه اول - شاید -
داستانیت و یا

به عبارت دیگر
رنالیسم رویدادها
را زیر سؤال ببرد،
اما با سابقه‌ای که
داستان‌های طنز
در ادبیات داستانی
ایران دارند و شبکه
علت و معلولی
تمهید شده در چفت
و بست بسیاری
از این داستان‌ها
و حکایت‌ها، ما را
مقاعد می‌کند که
جنبه‌ها و جلوه‌های
داستانی بالقوه‌ای
در آن‌ها مستتر
است

۴-۶-۲- کنش با کودک شروع می‌شود و با پدر به پایان می‌رسد. به قول سینماگران، دوربین در سکانس نخست روی کودک زوم و پس از گردش‌های بایسته، روی پدر خاموش می‌شود؛ هر چند راوی به جای و از زبان یک راوی خارجی سوم به نتیجه‌گیری واقعه می‌پردازد و پیش از آن که مخاطب و شنونده، به بدکنشی پدر کودک پی ببرد، او همه روایت را در یک گزاره اضافی پایانی می‌پیچد و با یک بسته‌بندی کامل، به مخاطب و شنونده (حتی خواننده متن حکایت) تحویل می‌دهد و صدا البته گمان می‌کند که چه کار شایسته‌ای کرده است! انگار بیم آن داشت که اگر خودش به این نتیجه‌گیری مشعشع دست نمی‌زد، ممکن بود خواننده و یا مخاطب آن را درنیابد و حاصل زحمت روایتش عقیم بماند!

۴-۷-۲- بنا به وجود کنش داستانی و کاربرد عنصر گفت‌وگونویسی و «وحدت عمودی» که از سر تا به بُن این متن ماجرابی را فرا گرفته، می‌توان جنبه‌های داستانی آن را با خیال راحت هاشور زد. ذکر این نکته هم خالی از لطف نخواهد بود که شکل کلاسیک روند ماجرای داستانی، در این حکایت حفظ و رعایت شده است؛ یعنی هم «تعادل اولیه» در این حکایت داریم که پس از اشاره‌ای که به راوی می‌شود و بعد از آن پدر کودک وارد ماجرا گردد، این تعادل به هم می‌خورد و افت و خیزهای چندی پیش می‌آید و هم سرانجام، ماجرا و جهان وقایع به آرامش و «تعادل فرجامین» ختم می‌شود. نه نقالان آغازین و نه تعادل فرجامین - هیچ‌کدام - داستان‌آفرین نیستند. این مقاطع، مقاطع ایستا و درجا زدن روایت است؛ ترمز روایت است. آن چه با درجاتی کم یا زیاد می‌توان به آن داستان گفت، در فواصل میان این دو تعادل شکل می‌گیرد. پیروی از این شکل‌بندی کلاسیک، سخت‌گیرترین آدم‌ها را هم متقاعد خواهد کرد که جنبه‌ها و جلوه‌های ویژه و برجسته‌ای از داستان، در این حکایت به صورت بالقوه وجود دارد که به راحتی می‌توان آن را از نهفتگی به فعل آورد و چادر داستانی بر آن کشید.

۵-۲- حکایت «ملامت فرزند»

۵-۱-۲- اصل حکایت:

«امام اعمش رحمه‌الله علیه، روزی از خانه بیرون آمد تا جماعت شاگردان را سبق گوید، و می‌خندید. او را گفتند: "چرا می‌خندی؟" گفت: "دخترکی دارم پنج ساله. این ساعت می‌خواستم که به نزدیک شما بیرون آیم. دامن من بگرفت و آرزویی خواست. "گفتم: "ندارم." روی سوی مادر کرد و گفت: "آخر در همه عالم هیچ‌کس دیگر نیافتی که بخواستی، ندانم بدین فقیه گدا چون افتادی؟"»^{۱۳}

۵-۲-۲- شکل امروزی:

«امام اعمش وقتی به شاگردانش رسید، داشت می‌خندید. شاگردان پرسیدند: چرا می‌خندی استاد؟ استاد گفت: وقتی داشتم از خانه بیرون می‌آمدم، دختر پنج ساله‌ام را سد کرد و گفت: نمی‌گذارم

بیرون بروی.

گفتم: چرا؟

گفت: تا فلان چیز را برایم نخری، نمی‌گذارم بروی سِر کلاس.

گفتم: پولش را ندارم!

دخترم به طرف مادرش دوید و با گریه گفت:



- مادرا! شوهر قحطی بود؟!

مادرش پرسید: یعنی چه؟

دخترم با هق هق گفت:

- "این همه آدم توی دنیا بودند، تو رفتی زنی این معلم فقیر شدی!"

۳-۵-۲- در نگاه نخست، گمان می‌رود که داستان، ابتر و ناتمام است. به بیان دیگر، پایانه‌ای رها و معلق دارد. علت این رهانمایی و معلق‌شدگی، طرح «داستان در داستان» آن است. داستان اول، حضور استاد در میان شاگردان و خندیدن اوست و داستان دوم که تنه اصلی داستان به شمار می‌رود، در حقیقت ماجرای است که مقدم بر داستان اول است. یعنی پیش از آن که واقعه اول رخ دهد، در خانه استاد اتفاق افتاده و حالا استاد دارد آن را در پاسخ به پرسش شاگردانش، روایت می‌کند.

هر چند تنه حکایت داستانی که از زبان استاد روایت می‌شود، قاعدتاً باید ادبیاتی متفاوت از لحن و ادبیات راوی حکایت داشته باشد، از آن‌جا که در متن، حکایت‌ها- چنان‌که در افسانه‌ها هم هست- این راوی است که در جایگاه یک نقال نشسته و هر خشک و تری را از زبان و ذهن خودش برای دیگران بازگو می‌کند، لاجرم این بازگویی، رنگ و بوی ذهن و زبان کاراکترها و قهرمان‌ها را ندارد و مهر راوی را در پیشانی‌اش دارد.

۴-۵-۲- بیش از سه‌چهارم این متن کوتاه، از گفت‌وگو (دیالوگ) تشکیل شده است که این رویه معمولاً در اکثر متن‌های افسانه‌ای و قصه‌ها یا اصلاً دیده نمی‌شود و اگر هم دیده می‌شود، آن قدر کم‌رنگ و ناچیز است که می‌توان از خیر آن گذشت.

این ویژگی، حکایت را داستانی نشان می‌دهد.

۵-۵-۲- نسبتی که واقعه این متن، با متن زندگی واقعی، در جهان زمینی خارج از داستان دارد و شمه‌ای از آن را نشان می‌دهد، نسبتی نزدیک و حتی عین به عین است. عین به عین از این نظر که به آسانی و بسیار منطقی و طبیعی، می‌توان جای آدم‌های مثلاً هزار و اندی سال پیش را با آدم‌های امروزی عوض کرد. جالب این‌جاست که فقط جای آدم‌ها را باید عوض کرد؛ حوادث بدون هیچ‌گونه دستخوردی و بدون کوچک‌ترین کم و کاست می‌تواند سر جای خود باقی بماند. بنابراین، هنگامی که نسبت داستان با زندگی این‌قدر نسبی و سببی است، به آسانی می‌توان گفت که داستان و این داستان، عین زندگی است و چون عین زندگی است، پس داستان است و تاریخاً و مضموناً از متنی حکایی و روایی به مفهوم خاص کلمه، جدا می‌شود و فاصله می‌گیرد.

امید است که این نوشتار کوتاه که به منزله دریچه و دیباچه‌ای بر شناخت ادبیات داستانی کلاسیک، در حوزه ادبیات داستانی کودک و نوجوان است، توانسته باشد آن‌گونه که شایسته و بایسته است، خط و ربط حد حضور کودک و نوجوان را نشان دهد و فقر این حضور را بیش از پیش برملا سازد. باشد تا در نوشتاری دیگر، به سهم کودک و نوجوان در کتاب کلاسیک دیگری بپردازم.

پی‌نوشت:

۱- جست‌وجوی ادبیات کودک و نوجوان در گلستان سعدی، مهدی پورعمرانی- روح‌اله، کتاب ماه کودک و نوجوان، مرداد ۱۳۸۲، صفحات

۷۸-۷۴

۲- دیباچه‌ای بر جایگاه ادبیات کودک و نوجوان در قابوس‌نامه، مهدی پورعمرانی- روح‌اله، کتاب ماه کودک و نوجوان، شهریور ۱۳۸۲،

صفحات ۱۰۹-۱۰۵

۳- دگردیسی یک متن، مهدی پورعمرانی- روح‌اله، کتاب ماه کودک و نوجوان، آذر ۱۳۸۲، صفحات ۹۷-۹۲

۴- سیمای کودک در شاهنامه فردوسی، مهدی پورعمرانی- روح‌اله، کتاب ماه کودک و نوجوان، دی ۱۳۸۲، صفحات ۱۲۱-۱۱۵

۵ و ۶- کودکان‌های نیما یوشیج، مهدی پورعمرانی- روح‌اله، کتاب ماه کودک و نوجوان، اسفند ۱۳۸۲، صفحات ۷۶-۷۰

۷- کودکان‌های نیما یوشیج، مهدی پورعمرانی- روح‌اله، کتاب ماه کودک و نوجوان، اسفند ۱۳۸۲، صفحات ۷۶-۷۰

۸- مجموعه‌ای از داستان‌های بازآفریده، بر اساس حکایت‌های جوامع‌الحکایات و لوامع‌الروایت محمد عوفی، به قلم این نگارنده نوشته شده که به زودی به چاپ خواهد رسید.

۹- گزیده جوامع‌الحکایات و... به کوشش جعفر شعار، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم ۱۳۷۴، صفحه‌های ۱۶۰-۱۵۹

۱۰- پیشین، صفحه‌های ۲۹۶-۲۹۵

۱۱- پیشین، صفحه‌های ۲۹۷-۲۹۶

۱۲- پیشین، صفحه ۳۷۸